

خانواده کالا

آن‌ها را می‌شد به طریق مخالفی به کار گرفت همان گونه که در انقلاب آمریکا (س ۱۴) چنین کردند. نگاه کنید به همین کتاب در همین مجموعه). اما اندیشه‌های آن‌ها با اندیشه‌های فرمانروایان و دولتمردان زمان خوب جور در می‌آمد. فرمانروایان امتیازات نجبا و کلیسا را در دسر و خطر می‌دانستند چون این امتیازات مانع پرتز شدن کیسه شاهان می‌شد. زیرا دولت بر خرج‌تر می‌شد. هزینه ارتش بسیار بیش‌تر بود و حکومت‌ها هم وظایف جدیدی برعهده می‌گرفتند، مثلاً، در آموزش و پرورش. لذا ما با کسانی روبه‌رو می‌شویم که مستبدان نیکخواه یا روشن خوانده می‌شوند - یعنی فرمانروایانی که اندیشه‌های روشنگری را گرفته سعی می‌کنند با بنیاد نهادن سیاست خود بر عقل آن‌ها را به کار بندند. برخی از این‌ها، مثل کاترین ملکه روسیه و فردریک کبیر پادشاه پروس، خیلی با احتیاط رفتار می‌کردند.

ده هزار مرد و زن و بچه کشته شدند. این فاجعه غم‌انگیز سخت مردم را به فکر فرو برد که اگر خدا و طبیعت نیک و خیر است این فاجعه چه گونه اتفاق افتاد؟ دلیلش چیست؟ ولتر و دیگران کم کم در آن شک کردند که عقل نیک‌اندیش و خیرخواهی وجود دارد (س ۱۱). ولتر در قصه معروفش کاندیدا یا ساده‌دل این عقیده را که همه چیز نیک و نیکوترین است به‌ریشخند گرفت. در پایان قهرمان این قصه چیزی از آب در آمد که امروزه به آن می‌گوئیم ترک مدرسه گفته.

سیاست

این فیلسوفان دمکرات نبودند، یعنی عقیده نداشتند که مردم معمولی آنقدر یا هوش باشند که بتوانند رتق و فتق امور کشور کنند (س ۱۲). فکر می‌کردند که حکومت باید مانع شود که کلیسا و نجبا بر مردم ستم روا دارند (س ۱۳). البته اصول



ولتر

یکی هم مثل ژوزف دوم، واقعاً سعی کرد که این اندیشه‌ها را تحقق ببخشد.

ژوزف دوم

ژوزف در سال ۱۷۴۱ متولد شد. او پسر ماری تیرز یا ماریاترزی اتریشی و امپراتور فرانسیس اول از امپراتوری روم مقدس بود. سرزمین‌های او شامل اتریش، هنگری، بخشی از یوگسلاوی، چکسلواکی و بلژیک بود. ژوزف را سخت بار آورده بودند و به او دقیقاً چنان آموخته بودند که امپراتور شود. خیلی جدی بود؛ هیچ دریتد لذت نبود، جز به وظیفه‌اش نمی‌اندیشید، مرد ناشادی بود اما فکر می‌کرد که وظیفه‌اش این است رعایایش را شاد و نیکبخت کند. می‌گفت «از این رنج

می‌برم که نمی‌توانم همه را نیکبخت کنم.» ژوزف با درگذشت پدرش به سال ۱۷۶۵ امپراتور شد (س ۱۵ و ۱۶). اما تا سال ۱۷۸۰ می‌بایست با مادرش در کار فرمانروائی شریک باشد. ماری تیرز کاملاً با ژوزف فرق داشت. سخنگیر و خشکه مقدس بود. نیروی پلیس مخصوص داشت که مواظب رعایت اصول اخلاقی مردم بود و حتی قانونی وضع کرده بود که دامن زن‌ها باید بلندتر باشد. ژوزف با او بگومگوها داشت (س ۱۷ و ۱۸).

ژوزف دوم نیاز به دولت کارآمدی داشت (س ۱۹) بعد می‌توانست قوانینی صادر کند که به عمل در آید. از ۱۷۸۰ تا ۱۷۹۰ شش هزار قانون وضع کرد. شکنجه، کیفر مرگ و سایر کیفرهای وحشیانه را ملغی کرد. همه تحت قانون مساوی بودند، که این شامل نجبا هم می‌شد. یک بار یکی از نجبا را واداشت که خیابان‌های وین را چارو کند. به دولتیان دستور داد که مواظب همه چیز باشند. برای این که ببیند مقاماتیان کارشان را انجام می‌دهند یا نه یک نیروی پلیس مخفی داشت.

ژوزف خصوصاً به کلیسا و نجبا حمله کرد. مقرر شده بود که همه ادیان بردباری و شکیبائی داشته باشند؛ به‌معمیزی در پیش‌تر کارها پایان داده شد. در سال ۱۷۸۱ بسیاری از دیرها را بست. می‌نویسد «اصول دیرنشینی مستقیماً مخالف با تور عقل است.» فقط آن دیرهائی را باز گذاشت که کار مفیدی می‌کردند مثل درس‌دادن، یا پرستاری از بیماران. دیرها ملك و املاك فراوانی داشتند، که او همه را گرفت. هم چنین سعی کرد که اسقف را زیر نفوذ خود بگیرد چون کلیسا مالك سه هشتم اتریش بود. این کار برای پاپ دردسر درست

• مراد از امپراتوری روم مقدس امپراتوری‌ئی است که از ملل آلمانی زبان و مردم شمال ایتالیا در سال ۸۰۰ میلادی به‌وجود آمد و با فرانسیس دوم (از اتریش) در سال ۱۸۰۶ پایان یافت.



فریدريك كير

به‌دردسر افتاد. سرانجام در بسیاری از بخش‌های سرزمین‌هایش با شورش رو به‌رو شد و مجبور شد خیلی از اصلاحاتش را پس بگیرد (س ۲۳). گفت بر گورش چنین نویسند: «اینجا ژوزف دوم خفته است که در هر کاری که کرد پخت پا او پاره نبود.»

شکست ژوزف میسین یکی از ناتوانی‌های روشنگری است. او فکر می‌کرد که هر چه در نظر او عقلانی بود باید برای دیگران هم همین‌طور باشد. او مردم معمولی را درک نمی‌کرد. وقتی فرمان داد که مردم باید مرده‌ها را در کیسه دفن کنند چون احمقانه است که چوب خوب را برای ساختن تابوت حیف و میل کنند. او احساسات مردم را درباره حرمت به‌مردگان نمی‌فهمید؛ و این احساسات در نظر او نامعقول بود. چنان بلوانی به‌پا شد که او

می‌کرد.

ژوزف همیشه می‌خواست به‌دهقانان کومک کند و نمی‌توانست ببیند که دهقانان ناگزیر باشند برای نجیای مفتخوار کار کنند. دهقانان «سیرف» به‌شمار می‌آمدند مجبور بودند در دهات بمانند و برای ارباب‌ها کار کنند. ژوزف در سال ۱۷۸۱ سیرفیت را برانداخت. در سال ۱۷۸۹ قانونی گذراند که بهره مالکانه‌ی را که دهقان می‌بایست به‌ارباب بپردازد کاهش داد (س ۲۰). بیگاری دهقانان را نیز ملغی کرد. نجیا عصبانی شدند و ژوزف را «خدای دهقان» نامیدند. ژوزف همچنین قدرت‌های قانونی‌شان را از آن‌ها گرفت و این قانون را هم ملغی کرد که بنابر آن فقط نجیا و شوالیه‌ها می‌توانستند مالک زمین باشند. همه این کارها دردسریه‌بار آورد (س ۲۱ و ۲۲). ژوزف در خارج از کشورش هم

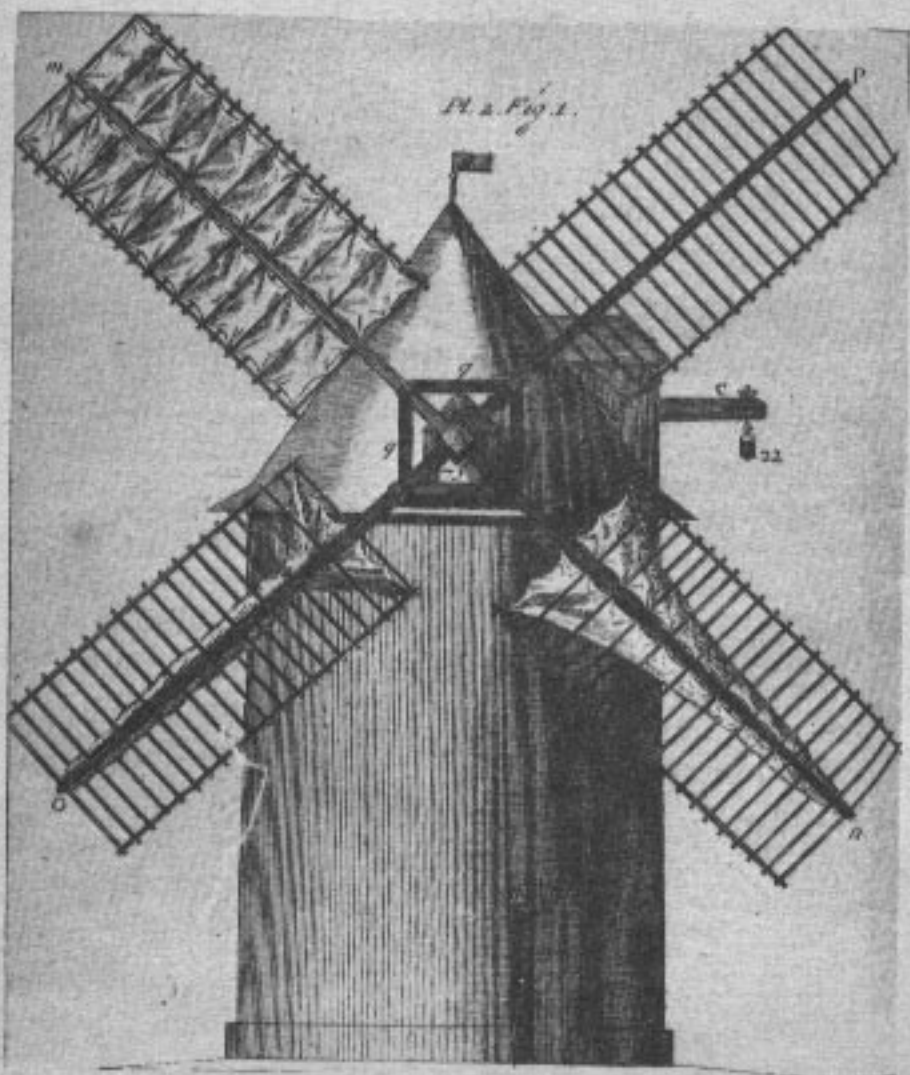
ناگزیر شد این قانون را پس بگیرد.
می گفت مردم ابله تر از آنند تا بفهمند که
مردها فقط اجساد رو به فسادند و بس.

نتایج روشنگری

چرا باید به روشنگری علاقمند
باشیم؟ اهمیت آن در تاریخ جهان چیست؟
سه نکته هست که باید به آن‌ها توجه کرد.
نخست آن که سلطه غرب در دو قرن

اخیر فقط از ثروت و علم آن نیست بلکه
به شیوه اندیشه غربیان و مبنای عقلی آن نیز
بستگی دارد. آن‌ها این طور فکر می کردند
که خردگراترند و این واقعیت شاید این نکته
را که آنان عقیده داشتند از مردم دیگر
بهترند توضیح دهد.

دوم آن که شیوه جدید تفکر تأثیر
بزرگی در جوامع دیگر داشت. جامعه در
کشورهای مسلمان خاورمیانه بر کلام خدا
مبتهی است. جامعه سنتی هندوهای هند بر
آسیا بادی (از دانشنامه)





ژوزف دوم

نظام کاست استوار است، و نظام کاست تعیین کننده کار و منزلت اجتماعی افراد است. جوامع کهن چین و ژاپن بر سنت، یعنی تعالیم کنفوسیوس استوار بود (س ۲۴). در این کشورها چند تن دیدند که چه گونه اندیشه‌های غربی جوامع آن‌ها را تهدید می‌کند و آن‌ها با حمله به این اندیشه‌ها واکنش نشان دادند (س ۲۵) و (۲۶)؛ اما دیگران گفتند که اگر مردم آسیا بخواهند با غرب رقابت کنند و موفق شوند باید نه فقط اختراعات غربی بلکه شیوه تفکر غربی را هم تقلید کنند (س ۲۷ تا ۳۰).

اروپا و سراسر جهان ادامه داشته است. در يك طرف کسانی بودند که به پیشرفت بر مبنای عقل اعتقاد داشتند. اینان می‌گفتند که از راه عقل می‌توان روز به روز جامعه را بهتر و مردم را نیکبخت‌تر کرد (س ۳۴) در طرف دیگر کسانی بودند که می‌گفتند عقل این قدرها هم در زندگی مؤثر نیست. مردم چندان هم بر مبنای عقل رفتار نمی‌کنند و از سعادت‌مندتر شدن خیلی دورند و از این تغییراتی که بدیدمی‌آید فقط ناراضی و عملاً ناشادتر می‌شوند. میان این دو دسته کسانی هستند که می‌گویند بیایید سعی کنیم کارها را بهتر کنیم، ولی بگذارید آهسته برویم و دل‌مان را هم زیادی به عقل خوش نکنیم.

این استدلال برای آن بود تا به‌تغییری که در يك جامعه جدید آغاز شده بود پاری کند. سوم آن که این فیلسوفان یکی از مناظرات بزرگ تاریخ را آغاز کردند، یعنی این سؤال را مطرح کردند که آیا تنها عقل کافی است؟ در پایان قرن هجدهم، انقلابیون فرانسوی شروع کردند نخست فرانسه و سپس اروپا را بر شالوده عقل بازسازی کنند. از این کارشان جنگ و خشونت پیدا شد، و چنین می‌نمود که گوئی همه چیز وازگون شده باشد. خیلی‌ها به این فکر افتادند که نکند تعصبات و سنت‌ها آنقدرها هم که می‌گفتند بد نبوده (س ۳۱ تا ۳۳). این استدلال از آن زمان تاکنون در

سند ۱

ژان دالامبر، معاون سرپرست و ویراستار دانشنامه

اگر کسی اواسط این قرن را که ما در آن زندگی می‌کنیم، چیزهایی را که ما به آن می‌اندیشیم، رسوم و دستاوردهای ما را به‌دقت مطالعه کند دیدنش دشوار نیست که به‌طریقی تغییر بسیار قابل توجهی دارد در اندیشه‌های ما رخ می‌دهد، و این تغییر چنان سرعتی دارد که نشان می‌دهد در آینده

حتی تغییرات بزرگتری هم رخ خواهد داد. هر عصری را می‌توان (عصر) فلسفی دانست، خواه خوب فکر کند و خواه بد، فقط به شرط آن که معتقد به تفکر باشد. بدین سان، عصر ما بیش از همه عصر فلسفه است. اگر کسی با اندیشه گشاده به‌وضع کنونی دانش نظر کند باید قبول کند که فلسفه پیشرفت کرده است. علم طبیعی هر روز گنجینه‌های جدید می‌اندوزد. سرشت حقیقی جهان باز شناخته شده، تکامل یافته و کامل شده است، سخن کوتاه، از زمین تا زحل از يك تاريخ افلاك تا تاريخ حشرات، فلسفه طبیعی کاملاً تغییر کرده است؛ و تقریباً تمام رشته‌های دانش دیگرگون شده است. کشف و کاربرد يك روش نو تفکر، شوق و شوری که همراه کشفیات است، و غیره، همه این علل يك هیجان روانی پدید آورده است. این هیجان چون رودی که کناره‌هایش را در هم کوبیده باشد در همه سو جاری شده و هر چه سر راه آن باشد به‌خشونت جاروب کرده است.

سند ۲

قوانین طبیعت اسپینوزا، فیلسوف هلندی (از ۱۶۴۲ تا ۱۶۷۷)

قوانین کلی طبیعت همان قوانین خدا است. پس، اگر چیزی در طبیعت رخ دهد که با قوانین کلی متناقض باشد یا قوانین خدا نیز متناقض خواهد بود. از سوی دیگر، اگر کسی این طور استدلال می‌کرد که خدا مخالف قوانین طبیعت عمل کرده چنین کسی بناچار چنین استدلال خواهد کرد که خدا مخالف طبیعت خود عمل کرده است. و این کاملاً مسخره است.

سند ۳

دیدرو نویسنده فرانسوی و سرپرست دانشنامه.

فرانسوی‌ها آنقدر بزرگ هستند که دانشنامه خود را بنویسند! نقشه من این است که دست به‌کاری بزنم که تاکنون هیچ کس به آن نپرداخته. ممکن نیست که هیچ کس در طول عمر خود بتواند همه چیز را بداند. برنامه من این است که هر موضوعی را باید صاحب نظر برجسته‌ای از همان رشته شرح دهد. دانشنامه ما نه فقط در نوع خود بهترین خواهد بود بلکه در تاریخ نژاد بشری بزرگ‌ترین کار دستجمعی، و گردهمایی تمامی ده‌های فرانسه، و یادگار قرن ما خواهد بود.

سند ۴

سانسور کردن دانشنامه لوئی پانزدهم، پادشاه فرانسه از ۱۷۱۵ تا ۱۷۷۵

اعلیحضرت مشاهده فرموده‌اند که در این دو جلد [از دانشنامه] آنان گستاخی کرده اندیشه‌هایی را آورده‌اند که مراد از آن‌ها فرو ریختن اقتدار پادشاه، ایجاد روح استقلال و انقلاب است. و لابه‌لای زبانی تیره و تاریک، شالوده‌های خطا، فساد اخلاق، بیدینی و بی‌اعتقادی را پی می‌ریزند.

هر آنچه آغازی دارد پایانی هم باید داشته باشد، و از سوی دیگر، هر آنچه هرگز آغازی نداشته هیچگاه نمی‌تواند پایانی داشته باشد، حال ادیان یهود و مسیحی سرآغازی داشته‌اند و ما تاریخ شروع هر دین دیگری را روی زمین، به استثنای دین فطری، می‌دانیم. تنها این دین پایان نخواهد یافت؛ دیگران همه باید آزمون بروند. دین فطری متمدن‌ها و وحشیان، مسیحیان و بت‌پرستان، فیلسوفان و مردم عادی را و نیز آن‌هایی را که فرهیخته‌اند و کسانی را که چنین نیستند، و پیران و جوانان را یگانه می‌کند. از سوی دیگر دین تجلی یافته پدر را یا پسر دشمن می‌کند و انسان را با انسان، و فشریون جاهل را ترغیب می‌کند که فرزانشان را به قتل آرند.

تاریخ ولتر - که نام حقیقیش فرانسوا ماری آروئه بود، نویسنده و فیلسوف فرانسوی (۱۶۹۴ تا ۱۷۷۸)

روح روشنی که اکنون در میان ملل برجسته اروپا رواج دارد ما را ملزم می‌کند که به‌زرفای تاریخ برویم. هدف من این نبوده که شمار بزرگی از حقایق را گرد آورم، که همیشه هم با یکدیگر متناقض‌اند، بلکه [هدفم] انتخاب مهم‌ترین حقایق است که دارای بهترین استاد باشد به این منظور که خواننده را راهنمایی کند تا شاید در باب مرگ، بقای مجدد و پیشرفت اندیشه انسانی تصمیم بگیرد و او را یاری کند که مردم را از روی آداب‌شان باز بشناسد.

می‌خواهم تاریخی بنویسم که [شرح] جنگ‌ها نباشد بلکه [تاریخ] جامعه باشد و بفهم چه گونه انسان‌ها زیستند و چه بود آن چیزهایی که آن‌ها به آن می‌اندیشیدند. هدف من تاریخ اندیشه است، نه فقط مجموعه‌ای از حقایق فراوان؛ من دلپسته تاریخ خدایان بزرگ نیستم، بلکه می‌خواهم در باب شیوه‌ی بدانم که انسان را از نوحش به تمدن سوق داد.

بردباری چیست؟ آن حق بشریت است. چون همه ما ناتوانیم و خطاکار، باید اعمال ابلهانه یکدیگر را عفو کنیم. این اولین قانون طبیعت است. کسی که دیگری را می‌کشد چون که با او توافق ندارد دیو است. از همه ادیان، مسیحیت باید بردبارتر باشد اما مسیحیان تاکنون بیش از دیگران ناپردبارترین انسان‌ها بوده‌اند. هرگز هیچ لحظه‌ی نبوده که کلیسای مسیحی متحد باشد. این نزاع وحشتناک که قرن‌های بسیار ادامه داشته درس مهمی است [که به ما می‌آموزد] که باید از سر خطاهای یکدیگر درگذریم. نزاع شر بزرگ بشریت است و بردباری تنها درمان آن است. همه در نظر با این موافقتند. چرا بردباری را عمل نمی‌کنند؟ پاسخ این است: چون آن‌ها نفع شخصی را خدای خود می‌سازند. عقیده دارند که قدرت‌شان بر جهل و حماقت دیگران استوار است. از بردباری نفرت دارند و به فشریون پول می‌دهند که داد بزنند «پلرزید، [صدقه] بدهید و آرام باشید»

همین که قشریت مغزی را مسموم کرد دیگر این مرض لاعلاج است. درمان دیگری نیست الا روح اندیشه آزاد که به تدریج عادات مردمان را تغییر دهد. اما مادام که این مرض ادامه یابد کاری نمی‌توان کرد الا که فرار را بر فرار ترجیح دهیم و منتظر باشیم تا آن مرض از میان برود. نه از قوانین کاری برمی‌آید و نه از دین. در واقع کسانی که مرض‌شان قبلاً عفونی شده اگر دین را [به جای درمان] مصرف می‌کنند دین در آن‌ها بدل به زهر می‌شود. چه گونه می‌توان با مردی بحث کنی که به تو می‌گوید ترجیح می‌دهد از خدا فرمان برد تا از انسان‌ها و امیدوار است که راه به ملکوت را با دریدن گلوی تو به دست آرد. فقط يك دین هست که هرگز از قشریت ضایع نشده و آن دین چین است.

تاریخ امپراتوری ما به پنجهزار سال پیش می‌رسد. در سراسر آن دوران هرگز يك نمونه هم نبوده که مردی دین را دستاویز فریب دیگران کند. ما همیشه يك خدا را پرستیده‌ایم. یعنی آفریدگار جهان را، داور انسان‌ها را، آن که فضیلت را پاداش و پستی را کیفر می‌دهد هم در این جهان و هم در آن دیگر. ما می‌اندیشیم که این اندیشه‌های ناب ساخته و پرداخته عقل کل است. قانونگذاران، پیشوایان دین ما هستند، دین ما دادگری است. هیچ اصول جزئی در آن نیست که بر سر آن جدال کنند، میان معبد و دولت هیچ رقابتی نیست، هیچ خرافاتی نیست که فرزندان را آزار و هیچ اسراری نیست که ابلهان را گمراه کند و هیچ چیز دور از فهمی در آن نیست که مردم را بر آن دارد که از خدا رو بگردانند.

راستش را بگویم نیکیبختی یا سعادت تنها چیزی است که در زندگی ارزش واقعی دارد؛ نه ثروت، نه قدرت، نه دانائی، نه دانش، نه نیرومندی، نه زیبایی، نه فضیلت، نه دین، نه حتی خود زندگی، چندان ارزشی ندارند الا که این‌ها در ایجاد آن سهمی داشته باشند. همه این‌ها فی‌نفسه نه خیراند و نه شر، نیکیبختی تنها مقصد بزرگ آن‌ها است، و آن‌ها فقط هنگامی مطلوب‌اند که قصدشان ارتقا نیکیبختی باشد.

شعری در باب فاجعه لیسبون ولتر

هرگاه که فیلسوفان می گویند همه چیز نیک است دروغ می گویند.
 به این ویرانه های مرگبار نظر کن،
 این ویرانی، این ویرانه ها، این خاکستر غم آور،
 این زن ها و این کودکانی که اینجا انباشته شده اند،
 اندام های شان زیر تخته سنگ های شکسته مرمر ریز می شود.
 يك صد هزار فریانی، که خاک فرو بلعیدشان،
 خون فشان افتاده، از هم دریده، هنوز زنده،
 زیر آوار خانه هاشان مدفون شده و بی هیچ باری
 در وحشت آخرین رنج های شان می میرند.
 آیا توبه فریادهای ناتوان دم مرگ شان
 به این نمایش وحشت آور خاکسترشان که دود می کند
 می گوئی «این نتیجه قانون طبیعت است
 که خدائی آزادانه آن را انتخاب کرده است»؟
 آیا همان گونه که به این توده اجساد می نگری می گوئی
 «این انتقام خدا است. مرگ آنها بپای جنایات آنها است»؟
 این کودکان چه جنایتی و چه خطائی مرتکب شده بودند؟

سیاست ولتر

کدام بهتر است زندگی با يك حکومت سلطنتی یا جمهوری؟ بر سر این سؤال چهار هزار سال است که بگو مگو داشته اند. اگر از ثروتمندان بررسی همه حکومت اشراف را ترجیح می دهند. اگر از مردم بررسی دمکراسی می خواهند. تنها مردمی که سلطنت می خواهند شاهانند. پس چه گونه است که در غالب کشورها سلطنت برقرار است؟ از موشان بیس که می خواستند زنگوله را به گردن گربه بیندازند. اما حقیقت این است که انسان ها بندرت شایسته اند که بر خود حکومت کنند.

دلباخ (هولباخ) فیلسوف و نویسنده فرانسوی (از ۱۷۲۳ تا ۱۷۸۹)

برای این که فوایتین منصفانه باشد همیشه باید در خدمت نفع عمومی جامعه باشد. یعنی اطمینان دهد که اکثریت شهروندان به منفعی می رسند که برای آن در آن جامعه گرد هم آمده اند. این منافع آزادی، مالکیت و امنیت است. آزادی، آزادی دست زدن به کاری است که شما را نیکبخت می کند تا زمانی که مخل نیکبختی دیگران نشود. مالکیت، آزادی هر شهروندی است که از فواید آن چیزهائی که با کار خود به دست آورده بهره مند شود. عدالت، قدرت باز داشتن همه شهروندان است

از بهره‌کنشی از نیرو یا ثروت بیش‌تر آن‌ها، و این نیز باز داشتن آن‌ها است از آرنج رساندن به دیگران.

سند ۱۴

اعلامیه استقلال آمریکا - توماس جفرسن، سومین رئیس‌جمهور ایالات متحده (از ۱۷۴۳ تا ۱۸۲۶)

ما مدافع این حقایقیم که بدیهی است، [این حقایق] که همه انسان‌ها مساوی آفریده شده‌اند، که آن‌ها را آفریدگارشان به حقوق لاینفک خاصی آراسته، که از آن جمله است حیات، آزادی و جست‌وجوی سعادت. که برای تضمین این حقوق، حکومت‌ها در میان انسان‌ها بنیاد نهاده شده‌اند، [و این حکومت‌ها] همان قدرت‌های خود را از رضای حکومت‌شوندگان می‌گیرند، که هرگاه هر شکلی از حکومت و پرانگر این مقاصد شود، حق مردم است که آن را تعویض کنند یا براندازند.

سند ۱۵

برنامه اصلاحات - ژوزف دوم، امپراتور اتریش، (از ۱۷۴۱ تا ۱۷۹۰)

آموزش و پرورش باید پیشرفت کند و در استان‌ها دانشگاه تأسیس شود. به هیچ کس نباید اجازه داد که وارد دیر شود یا کشیش بشود مگر بیست سال داشته باشد. دیرها را باید از نو برای خیر همه سازمان داد. نجبای جوان باید تا هجده سالگی تحصیل کنند و بعد باید به مدت سه سال به‌ارتش بروند تا منش‌شان پیشرفت کند. صاحبان مقامات، خصوصاً مقامات عالی را باید واداشت که سخت‌تر کار کنند؛ فرمانروا (ژوزف) باید اغلب در سرزمینش به‌طور غیررسمی سفر کند. حکومت باید بردباری در دین را چون خط مشی خود بپذیرد، فقط ممیزی ملایمی داشته باشد و اخلاق بد را نباید دنبال کند و در زندگی مردم جاسوسی نکند. صنعت و تجارت را باید یاری کرد. این کار را باید این‌گونه انجام داد: با جلوگیری از انحصارات، و تأسیس مدارس تجارت، و پایان دادن به این عقیده که نجبا نباید به تجارت بپردازند. برای آن که صرفه‌جویی شود. افسران باید در دادگاه لباس متحدالشکل بپوشند و صاحبان مقامات هم لباس معمولی سیاه. همه این کارها را باید چون يك برنامه بزرگ اصلاحات انجام داد نه تکه تکه.

سند ۱۶

ژوزف دوم

خرده اصلاحات به‌کاری نمی‌آید؛ کل [کارها] باید دیگرگون شود. آن اصلاحات اتفاقی که کلیسا می‌کند چه حاصلی دارد؟ چه حاصل از این که يك تعطیلی بیش‌تر باشد یا کم‌تر، يك راهبه بیش‌تر یا کم‌تر؟ این بنیادها، روح درونی، و نظام است که باید تغییر کند.

سند ۱۷

ماری تریز - مادر ژوزف دوم

من هرگز با چنین کاهلی در دین و عادات موافق نیستم. تو بیش از آن با چیزهای قدیمی،

خصوصاً کلیساً مخالفی. تو بیش از آن در امور اخلاق و سلوک بردباری. این مرا نگران تو می‌کند و می‌ترسانم که در آینده چه اتفاقی خواهد افتاد.

سند ۱۸

ماری تریژ مادر ژوزف دوم

من فقط امیدم به این است که وقتی می‌میرم می‌دانم که پسرم به بزرگی و دینداری نیاکانش خواهد بود؛ که رها کند اندیشه‌های نادرست و کتاب‌های بد، و دوستی با کسانی را که او را از همه چیزهای شایسته و مقدس دور کرده‌اند و کسانی که او را بر آن داشته‌اند که بکوشد تا اسطوره آزادی را بنیاد نهد که هرگز نمی‌تواند هستی یابد و فقط به‌ویرانی جهان می‌کشد.

سند ۱۹

نامه اخوت ژوزف دوم

همه حسادت‌ها و تعصبات میان این استان با دیگری و میان این مردم با مردم دیگر باید پایان یابد. در هر بخشی از کشور که بی‌نظمی پیدا شود همه کس رنج خواهد برد. اختلاف میان ملت‌ها و ادیان باید از میان برود. همه شهروندان باید یکدیگر را برادر بدانند. هیچ کس نباید اجازه دهد که احساسات او مخدّل کار کشور شود. هر کسی باید وظیفه‌اش را انجام دهد در هر مقامی که باشد. مراد کشور بیش‌ترین خیر برای بیش‌ترین مردم است.

سند ۲۰

منشور مالیاتی ۱۷۸۹ ژوزف دوم

در آینده همه نآدیده‌ها باید مرکب از يك مالیات اساسی بر زمین باشد. منصفانه نبوده و متناقض با اصول است که به اعتبار منزلت مالک تبعیض وجود داشته باشد. بنابراین از این پس کاملاً تساوی برقرار خواهد بود. اگرچه ما نمی‌خواهیم در حقوق نجبا دخالت کنیم اما وظیفه ما است که حدی بگذاریم بر مالیات‌هایی که دهقانان به اربابان‌شان می‌پردازند.

سند ۲۱

کارولین پیشلر یکی از زنان نجبای وین که در زمان سلطنت ژوزف دوم می‌زیسته.

این عدالت سفت و سخت که همه را در برابر قانون مساوی می‌کند به نظر من کاملاً نامنصفانه است. غلط است که دادگاهی را، عضو شورائی یا یکی از نجبا را محکوم کنند به جوارو کردن خیابان‌ها، درست مثل این که آن‌ها کارگران یا خادمان معمولی‌اند.

سند ۲۲

کارولین پیشلر

در این هنگام برای ما از فرانسه کتاب‌های بسیاری رسیده است که روح تمسخر، نداشتن وفاداری و شورش را ترغیب می‌کند. بهر چه زیبا و شریف و مقدس است به‌یهانه فلسفه، عشق به حقیقت و پژوهش بی‌غرضانه حمله می‌کنند.

اعلامیه ۱۷۹۰ دربارهٔ هنگری ژوزف دوم

ما تصمیم گرفته‌ایم که آن نظام اداره [کشور] را که در سال ۱۷۸۰ معمول بود بازگردانیم. ما اصلاحاتی کردیم چون فکر می‌کردیم که برای خیر و صلاح همه خواهد بود و با این امید که پس از شما زمان‌هایی خواهد بود که آن‌ها را مؤثر ببینید و به اینجا خواهید رسید که آن‌ها را خوب بدانید. اما اکنون متقاعد شده‌ایم که شما نظام کهنه را ترجیح می‌دهید.

دفاع از آئین کنفوسیوس به د هونی، نویسندهٔ چینی در دههٔ ۱۸۹۰

آئین کنفوسیوس بیانگر تجلی عالی عدالت است در اصول آسمان و دل‌های انسان‌ها. در آینده بیشک این آئین را کشورهای متمدن هم شرق و هم غرب خواهند پذیرفت. آرمان کنفوسیوسی در سالنامهٔ بهار و پائیز بیان شده است. که مراد از آن رها کردن جهان از آشوب و خیانت است. سلوک درست در کتاب مهر فرزندی تعریف شده است. این کتاب اصول اخلاقی و تعهدات همهٔ نسل‌های آینده را عرضه می‌کند. و کتاب سخنان هست که قوانین بزرگ شاهان باستان را همساز می‌کند. هر آنچه قلب انسان بخواهد بگوید چندین هزار سال پیش گفته شده است.

نخستین واکنش مسلمانان به روشنگری احمد عاطف افندی وزیر خارجهٔ عثمانی، ۱۷۹۸

معلوم است که نابردهٔ شتر در سال‌های بسیار پیش در فرانسه در اندیشه‌های چندین کافر ملعون اثر کرده است. ملحدان معروف و مشهوری چون ولتر و روسو و مادیون دیگری از این قبیل، آثار متعددی چاپ کرده بودند که، نعوذبالله، مشتمل است بر اهانات و توهینات به انبیای پاک و شاهان بزرگ، [و مشتمل است بر] الفا و امحای کلیهٔ ادیان و [نیز مشتمل است بر] خیالاتی در باب حلاوت تساوی و اصول جمهوریتخواهی، و همه به نسیان عوام بیان شده. [اما] نیک می‌دانیم که اساس نهائی نظم و انسجام در هر وضعی اعتصام محکم به ریشه‌ها و شاخه‌های شرع مقدس، دین و سنت است؛ [و خوب می‌دانیم] که آسایش روی زمین و در ضبط داشتن رعایا را نمی‌توان تنها به طرق سیاسی در احاطه داشت؛ [و نیز این] که ضرورت خوف از خدا و توجه به مکافات در قلوب بندگان خدا یکی از فرامین ثابت الهی است.

حملهٔ به روشنگری نوشتهٔ آیزاوا سی شیسای، نویسندهٔ ژاپنی در سال ۱۸۲۵

این دانشجویان این نظریات مغرورانهٔ اجانب غربی را پذیرفته‌اند. آنان مشتاقانه این نظریات

را می‌ستانند، برخی تا آنجا می‌روند که کتاب‌هایی در باب آن‌ها چاپ می‌کنند به این امید که راه و رسم متمدن زندگی ما را به‌راه و رسم بیگانگان بدل کنند. ما باید کاملاً به‌اثرات مضر و ناتوان کن این کار آگاه باشیم و بکوشیم که مانع آن شویم. در داخل سرزمین ما تعلیمات بد به‌صند راه ظریف رشد می‌کند. به آن می‌ماند که بیگانگان را در داخل کشور خودمان پرورش دهیم.

سند ۲۷

روشنگری در هند گوخال، مؤلف هندی، نوشته به‌سال ۱۹۰۳

گاهی می‌گویند که ما اگر کاست [نظام طبقاتی قدیمی هند] داریم، مردم غرب طبقات‌شان را دارند، وانگهی، چندان فرقی هم میان این دو نیست. این مشابهت کاملاً فریبنده است. طبقات غرب انعطاف‌پذیر است و مثل کاست‌های ما سفت و سخت و خشک نیست. آقای چمبرلین [ژوزف چمبرلین، دبیر وقت اداره مستعمرات بریتانیا]، که امروزه در امپراتوری بریتانیا شخصیت پرنفوذی است، زمانی کفاش بود و بعد هم میخ ساز. آقای چمبرلین امروزه با درباریان غذا می‌خورد و با عالی‌ترین مقامات این کشور به‌تساوی مطلق می‌آمیزد. آیا هرگز در هند کفاشی توانسته است در مرتبه اجتماعی به‌همین شکل ترقی کند؟ نویسنده بزرگی گفته است که کاست‌ها به‌طور برجسته‌نی برای حفظ جامعه مفیداند، اما کاملاً برای مقصود پیشرفت نامناسب‌اند و این کاملاً درست است. اگر شما بخواهید در همان جایی بمانید که هزار سال پیش بودید، آن وقت نظام کاست را نباید به‌هیچ میزانی تغییر داد. ولی اگر بخواهید از این منجلاهی که دیری است در آن فرو رفته‌اید بیرون بیایید، برای شما خوب نیست که در وابستگی سخت به کاست اصرار ورزید. تمدن جدید تساوی بیش‌تر را چون اصلی علیه تساوی و انحصار که از عقاید ریشه‌دار جهان کهنه بود برای همه پذیرفته است.

سند ۲۸

روشنگری در چین ۱ هو شیه - دیلمات و دانشمند قرن بیستم چینی

تمدن جدید غرب، که بر بنیاد جست‌وجوی سعادت بشری ساخته شده، نه فقط به‌طور روشن اندکی هم از حظ بشری نکاسته، بلکه می‌تواند آشکارا نیازهای روحی بشریت را ارضا هم نکند. در فلسفه روش‌های بسیار نابی را به‌طور لاینقطع در جست‌وجوی حقیقت و پژوهش در اسرار طبیعت به‌کار گرفته است. در دین و اخلاق، دین خرافات را برانداخته و اعتقاد عقلانی را بنیاد نهاده است. آسمان یا فردوس مجهول را دور انداخته و کوشش‌های خود را به‌سوی پتای فردوسی در میان انسان‌ها و آسمانی روی خاک هدایت کرده است. کوشیده است که برای بیش‌ترین سعادت بیش‌ترین تعداد از مردم کار کند.

شرقیان رضایشه از زندگی ساده خویش خوشنودند و لذا دیگر در پی افزودن به‌حظ مادی خویش نیستند. آن‌ها به‌جهل راضیند و نه به‌فهم و شناخت. نمی‌خواهند نظام‌های کهنه‌ارا دیگرگون کنند بلکه ترجیح می‌دهند رعایای سر به‌زیری بمانند. آن تمدنی که مردم در تحت آن محدود می‌شوند و محیط مادی - که از آن نمی‌توانند بگریزند - به‌فرمان‌شان در می‌آورد و در تحت آن آنان نمی‌توانند اندیشه بشری و قدرت فکری را به‌کار گیرند تا محیط را دیگرگون کنند و شرایط را پیشرفت دهند چنین تمدنی تمدن مردمی تن‌آسان و نامترقی است.

روشنگری در چین ۲ چن دو شیو - مؤلف چینی و بنیادگذار بعدی حزب کمونیست چین.

کنفوسیوس در عصر فتودالی می‌زیست. اخلاقی که او پیشرفت داد اخلاق عصر فتودالی است. شیوه‌های اجتماعی‌ئی که او آموخت و حتی شیوه زندگی خود او تعلیمات و شیوه‌های عصر فتودالی بود. نهادهای سیاسی‌ئی که او از آن‌ها حمایت می‌کرد نهادهای عصر فتودالی بود. هدف‌ها، اخلاق، قواعد اجتماعی، شیوه زندگی و نهادهای سیاسی از امتیاز و حیثیت چند فرمانروا و اشراف حکومتگر فراتر نرفت و هیچ کاری به سعادت نوده‌های بزرگ نداشت.

روشنگری در ژاپن فوکوزاوا یوکی چی - معلم و نویسنده ژاپنی

من در تعبیرم از آموزش و پرورش سعی می‌کنم که قوانین طبیعت را در انسان و جهان راهنمای خود قرار دهم، و سعی می‌کنم که همه کردارهای جسمی انسان‌ها را با همان قوانین ساده عدد و عقل هماهنگ کنم. من در تربیت روحی و اخلاقی، انسان‌ها را از همه مقدس‌تر و مسؤول همه نظم‌ها می‌دانم، که عقلاً نمی‌تواند دست به کار پست بزند. سخن کوتاه، عقیده من این است که انسان باید ایمانش را به استقلال و احترام به نفس پیدا کند. مناسبم که در کشورمان من باید تصدیق کنم که مردم در این دو اصل شکل نمی‌گیرند، گرچه باور دارم که هیچ کس نمی‌تواند از قوانین عدد و عقل بگریزد. مادام که تعلیم و اسپرگرای مکتب چینی در اندیشه‌های جوانان ما بماند کشور ما هرگز نمی‌تواند پا به حلقه ملل متعدهن جهان بگذارد.

ژوزف دوماستر نویسنده و دیپلمات فرانسوی (از ۱۷۵۳ تا ۱۸۲۱)

آیا می‌دانی که این تصورات بیش‌رمانه که بر طرفی خداوند خرده می‌گیرد از کجا می‌آید؟ از اجتماع بزرگ مردمی که ما آن‌ها را انتلکتوئل یا خردورز و روشنفکر می‌نامیم، کسانی که ما نتوانسته‌ایم آن‌ها را در همان جای حقیرشان نگاه داریم. قبلاً از این روشنفکرها کم بودند و فقط بخش کوچکی بیخدار بودند. امروزه چیزی نیست الا روشنفکر و در میان آن‌ها قاعده کار همان بی‌اعتقادی است. اگر يك چیز مسلم باشد این است که علم نباید راهنمای انسان‌ها باشد. آدم باید دیوانه باشد که فکر کند که خدا کار تعلیم ما را در باب او وظائف ما به‌دانشگاه‌ها سپرده باشد. بر کشیشان و نجیبان و دولتمردان است که مراقب حقایق بزرگ باشند و به مردم تعلیم دهند که بد چیست و خوب کدام است، کدام رفتار و دین درست و کدام نادرست است؛ دیگران حق ندارند در باب چنین چیزها فکر کنند. چه حماقتی است که به‌همه کس آزادی گفتار دادن. این علت انهدام ما بوده است.

ادموند بورك فیلسوف و دیپلمات انگلیسی (از ۱۷۲۹ تا ۱۷۹۷)

در این عصر روشن من چنان که باید جسارت می‌کنم که اعتراف کنم که ما عموماً انسان‌هایی هستیم با احساسات تعلیم نیافته؛ که به‌جای دور ریختن تمام تعصبات کهنه، تا حد بسیار زیادی به آن پروبال می‌دهیم. و به‌جای آن که بیش‌تر شرم کنیم آن‌ها را در خود پرورش می‌دهیم چون آن‌ها تعصبات ما هستند... می‌ترسیم بگذاریم که انسان‌ها هر يك به‌تمایل خصوصی عقل خود زندگی و تجارت کند. چون ما بدگمانیم که این مایه در وجود هر انسانی ناچیز است، و بهتر است که افراد خود از بانك عمومی و سرمایه ملل و اعصار استفاده کنند. تعصب کاربرد آماده‌ئی در وقت ضرورت است؛ تعصب از پیش ذهن را با روش استوار داناتی و فضیلت درگیر می‌کند، و انسان را که در لحظه تصمیم تردید دارد، برتردید، سرگشته و نامصمم رها می‌کند. تعصب فضیلت مرد را بدل به‌عادت او می‌کند.

سند ۳۳

استدلالاتی علیه اندیشه‌های دیدرو از دیدرو

آقای فیلسوف، شما نمی‌دانید که با چه مخالفید؛ به‌نظر نمی‌رسد که بفهمید که من نماینده مهم‌ترین بخش پاریس و دادگاه هستم، چون اگر من به‌جای آن‌ها بودم می‌بایست همان‌طور زندگی کنم که آن‌ها می‌کنند. شما فکر می‌کنید که سعادت برای همه یکسان است، چه فکر احمقانه‌ئی. این انگ سعادت شما فقط برای خیالپردازان خوب است. شما این انگ غریب سعادت را فضیلت و فلسفه می‌دانید. ولی فضیلت و فلسفه برای همه مناسب نیست. برخی آن را دوست دارند، برخی ندارند. اگر همه جهان خوب و فلسفی بود جای بسیار تیره و تاریکی می‌بود. پس زنده باد فلسفه. اما زیست خوب هم زنده باد. نیکوترین چیزها نوشیدن، و خوردن و دوست داشتن زنان است و بستری نیکو برای خفتن. الباقی همه اباطیل است.

سند ۳۴

گندورسه ریاضیدان، فیلسوف و انقلابی فرانسه (از ۱۷۴۳ تا ۱۷۹۴)

نتیجه کار من این خواهد بود که از طریق استدلال و حقایق نشان دهم که کمال پایی نیروهای انسان را حدی نیست؛ که پیشرفت این کمال‌طلبی را، از این پس هیچ نیروئی نمی‌تواند متوقف کند و مادام که زمین دوام یابد [این کمال‌طلبی] ادامه خواهد یافت. بی‌شک راه پیشرفت همواره متغیر است اما هرگز به‌عقب باز نخواهد گشت.

مجموعه تاریخ برای نوجوانان

منتشر شده است:

منتشر می شود:

- | | |
|------------------------------|-------------------------------|
| ۱۹ انقلاب صنعتی | ۱ داروین |
| ۲۰ محمد(ص) و امپراتوری عرب | ۲ مائوتسه - تونگ |
| ۲۱ انقلاب مکزیك | ۳ انقلاب چین |
| ۲۲ انقلاب روسیه | ۴ لئوناردو داوینچی |
| ۲۳ استالین | ۵ انقلاب فرانسه |
| ۲۴ هیتلر | ۶ بولیوار |
| ۲۵ ناپلئون | ۷ گاندی |
| ۲۶ مادام کوری و اینشتین | ۸ تجارت برده |
| ۲۷ بمب اتم | ۹ ابن سینا |
| ۲۸ آمریکای باستان | ۱۰ انقلاب علمی |
| ۲۹ اقتصاد جهانی | ۱۱ نیه‌رره و نکرومه |
| ۳۰ امپریالیسم | ۱۲ انقلاب در ارتباطات |
| ۳۱ اکبرشاه و امپراطوری مغول | ۱۳ آدام اسمیت، مالتوس و مارکس |
| ۳۲ چنگیزخان و امپراطوری مغول | ۱۴ انسان و دین |
| ۳۳ بیسمارک | ۱۵ ناسیونالیسم |
| ۳۴ دو جنگ جهانی | ۱۶ انقلاب آمریکا |
| ۳۵ جنگ سرد | ۱۷ روشنگری |
| ۳۶ سلامتی و بهداشت | |

ویژه نوجوانان منتشر شده است:

انسان اولیه (ویژه نوجوانان)

آن مک کورد: ترجمه م. ت. ماری

چنین است دیکتاتوری (ویژه کودکان)

ل. ف. سانناماریا و دیبوس خوس

ENCYCLOPÉDIE,
OU
DICTIONNAIRE RAISONNÉ
DES SCIENCES,
DES ARTS ET DES MÉTIERS,
PAR UNE SOCIÉTÉ DE GENS DE LETTRES.

Mise en ordre & publiée par M. DIDEROT, de l'Académie Française des Sciences & des Arts,
L'abbé DE PERRON, de l'Académie Française, & M. DE LAMARCA, de l'Académie Française des Sciences de Paris, de celle de Prusse, & de la Société Royale de Londres.

Tomus primus, quatuordecim partibus.
Tomus de rebus Geographiæ & Historiæ.

TOME PREMIER.



A PARIS.

On trouve chez
BRASSIER, au Palais National, à la Bibliothèque;
DEBILLY, au Salon de Peinture, au Salon de Sculpture;
DEBILLY, au Salon de Peinture, au Salon de Sculpture;
DEBILLY, au Salon de Peinture, au Salon de Sculpture.

M D C C C I

AVEC APPROBATION ET PRIVILEGE DU ROI.